

تحریر یافته و این معنی را شیوه تذهیب صفحه آغاز کتاب تأیید می کند. هر چند ممکنست بعضی بگویند چه اشکالی دارد خط در آغاز قرن نهم نوشته شده تذهیب در آغاز قرن دهم انجام گرفته، اگر بخواهیم این ادعا را بپذیریم ولی اسلوب خط قابل انکار نیست (عکس نسخه اساس خانلری و عکس تذهیب ۸۶۱)

تذهیب در آغاز قرن نهم که دوران شکوفائی این هنر در مکتب هرات بوده در بیشتر شهرهای عراق بسبب حضور سلطان ابراهیم میرزا (۷۹۶-۸۳۸) و استادان تذهیب و نقاشی هرات که همراه وی بفارس آمده بودند تأثیر بسیار در مکتب تذهیب عراق گذاشته است و بیشتر هنرمندان عراق بدان شیوه تذهیب کرده اند و در آغاز قرن دهم این سبک بکلی عوض شد - و بطرز آغاز دیوان حافظ خلخالی که در زیر نمودارست کار می کرده اند و بیشتر کتابهای خطی در آغاز قرن دهم بدین شیوه است، و رای مکتب قزوین در نیمه سلطنت شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴)

در اینصورت بوضوح روشن می گردد که کاتب نسخه اساس حافظ خلخالی عین عبارت پایان نسخه ای که از روی آن نوشته و مورخ بسال سبع و عشرین و ثمانمائیه ۸۲۷ بوده نقل کرده بدون آنکه رقم خود و تاریخ تحریر را بگذارد. بنابراین اصلتی که آنان تصور می نموده اند ندارد و بهمین دلیل متن حافظ آنان هر چند از روی نسخه ۸۲۷ کتابت شده صحیح و مضبوط نیست.

* * *

محمدعلی جمالزاده

روانهای روشن

نگارش دکتر غلامحسین یوسفی - تهران، انتشارات یزدان (۱۳۶۳)

درباره کتاب گرانقدری چون «روانهای روشن» چون من کسی که در این اوقات روان روشنی ندارم هر چه بعرض برسانم جسارت محض خواهد بود ولی تنها یک مطلب را که کم و بیش با مندرجات این کتاب ارتباطی دارد، اگر بعرض برسانم شاید زیاد عاری از فایده نباشد. در «روانهای روشن» در هر فصلی تعلیمات بغایت سودمند و حکیمانه بخوانندگان یا مردم امروز سرزمین ایران داده شده است تا رهنمای آنها باشد و آنها را به صفای باطن و انبساط روانی و ثروتمندی واقعی هدایت نماید. پس می توان گفت که استاد غلامحسین یوسفی نه تنها کتاب مستطاب بسیار سودمندی نوشته و منتشر ساخته است، بلکه به جرأت می توان گفت که ثواب عظیمی از لحاظ ایمان و خدمتگزاری به نوع و

برادران وطنی و دینی خود انجام داده است که مستحق اجر و پاداش خدائی است و منظور نظر خدای ارحم الراحمین خواهد بود.

نکته‌ای که حقیر بعرض می‌رساند این است که آدمیزاد گویا همچنانکه در کتاب مجید آسمانی ما آمده است بحقیقت ظلم و جهول است و نظری به وقایع یومیه دنیای امروز تأیید می‌کند که چنین آدمیزادی فی‌الواقع «لفی خسر» است و شاید بتوان ادعا کرد که سخنان و نصایح و ارشاد نیکخواهی چنانکه در سرتاسر کتاب «روانهای روشن» خاطر هر خواننده‌ای را تشفی و نیرو می‌بخشد ولی آیا بیم آن در میان نیست که این موجودی که انسان نام دارد و او را حیوان ناطق خوانده و توصیف کرده‌اند و الحق هنوز نشانه‌های زیادی از حیوانیت در زوایا و خفایای ضمیر و وجودش نهفته است، ولو از مطالعه آن همه نصایح و سخنان ارشادآمیز و خیرخواهانه مصطلح گردیده است که از یک سو کاروانیان با آن همه زنگ و صوت و همهمه و طمطراق وارد می‌شوند و از سوی دیگر بزودی خارج می‌گردند و دور می‌شوند و چنان دور می‌شوند که حتی گردوغباری [و یا جز اندکی گردوغباری] از آنها باقی نمی‌ماند.

کتاب «روانهای روشن» امیدوارم چنان تأثیری در هموطنان ما داشته باشد که نتوان در حقیقت از یک گوش داخل و از گوش دیگر خارج شد. ما می‌دانیم و احدی منکر نیست که امروز مرام این دنیای ما که بنام زمین خوانده می‌شود پس از ۱۲۴ هزار پیغمبر و آن همه اولیاءالله و راهنماها و دلیلها و عرفا و مرشدها و شیوخ و حکما و دانشمندان نامی که حتی بزرگان خودمان بعضی از آنها را شایسته نام پیامبری دانسته‌اند (مانند ارسطو) چرا باید امروز باز گرفتار سرنوشتی در اطراف و اکناف خود باشد که صدای آنرا غرژش تفتنگ و طپانچه و بمب و آن همه آلات وحشت‌انگیز بگوش ما میرساند و هر روز و هر ساعت روزنامه‌ها و مجله‌ها و رادیوها و تلویزیونها از خونریزیها و تلفات مردم بی‌گناه و کودکان معصوم خاطر ما را مشوش و ناراحت سازد... آیا بیم آن در میان نیست که این کیفیات شوم بازهم با مرور ایام و سنوات و قرون شدیدتر و وخیم‌تر بگردد.

اما خوشبختانه از طرف دیگر میتوان فکر کرد که هر چه باشد همین آدمیزادی که روز و روزگاری در غارها و در گودالهای جنگل‌ها و بیابانهای بی‌آب و علف با هزار ترس و لرز می‌گذرانید، امروز دارای زندگانی بهتری شده است و نیز همان آفریده جاندار و ناطقی که سنگ و چوب و درخت را میپرسید و به امر جادوگران و معبران طفل خود را قربانی میکرد، هرچه باشد اکنون بمقام بلندی پا نهاده است و دارد

رفته رفته و با هزار زحمت از پله‌های نردبان آن غایت مقصودی که تمدن نام دارد بالا می‌رود و هر چند گاهی هم پله‌هائی را از نو بطرف پائین طی می‌کند، ولی رویهم‌رفته چنان بنظر میرسد که دارد بالا می‌رود، چنانکه خود کسی که در این لحظه این سطور را مینویسد در شهر ژنو عضو انجمن حمایت حیوانات بقلم می‌رود و همین امروز (پنجم ماه می ۱۹۸۵ میلادی = ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۴) در روزنامه لاتریبون (منبر) منبعض شهر ژنو در تحت عنوان «خورشید در شیشه» مقاله‌ای انتشار یافت مبنی بر اینکه علمای بزرگ فرنگستان امیدوارند که با کمک بودجه سالیانه‌ای معادل با ۱۵۰ میلیون و با اشتراک عملی و فکری ۲۵۰ پویندگان علم و تحقیق و در دارالتجربه عظیمی که دو سال پیش در سال ۱۹۸۳ میلادی در شهر اکسفورد (انگلستان) ساخته و پرداخته شده است و در همین پانزده یا بیست و پنج سال آینده نیروی فوق‌العاده بزرگی از خورشید را که آنرا هم اکنون بنام «پلازما» می‌خوانند مطیع و منقاد آدمیان بسازند، تا آنجائی که بتوانند آنرا در ظرفهائی نگهداری نمایند و با کمک آن جواب حوایج آدمیان را از لحاظ نور و حرارت و موهبات دیگر به بهای بسیار ارزان تأمین نمایند و نویسنده مقاله که خود از علمای سویسی است (سویس در کار کشف عملاً و از لحاظ مخارج شرکت فعال دارد) در آغاز گفتار خود چنین نوشته است:

«... این رؤیائی است تا اندازه‌ای جنون‌آمیز و اگر تحقق یابد بدون هیچ شک و تردیدی «عظیم‌ترین انقلابی خواهد بود در تاریخ انسانیت که در زمینه انرژی بعمل آمده است»

راقم این سطور با آنکه رویهم‌رفته آدم خوش‌بینی نیستم اما بتجربه معتقد شده‌ام که این فرقه از مردم که بنام «دانشمندان» علوم مثبته مانند فیزیک و شیمی و جز آن خوانده میشوند زیاد حرف بی‌اساسی نمی‌زنند و عموماً بوعده‌های خود عمل می‌کنند و کمتر تخلف در آن دیده شده است و بهمین سبب از همین امروز میتوان چشم براه کشف بزرگی بود (پس از کشف بخار و الکتریسیته و نیروی جاذبه و آتوم و کشفیات دیگری که کمک عمده به آدمیان میرساند) که تاج سلطانی بر تارک خود بنهد و کشفیات دیگر را در پیشگاه عظمت و سلطنت خود بصورت بندگان کوچک و خردی مطیع و منقاد درآورد.

برگردیم به «روانهای روشن» چنانکه خود مؤلف گرانمایه کتاب خوب می‌داند

(۱) هر چند دنیا و مردم و آنچه را از لحاظ زیباییهای طبیعت و خلقت و دنیا و مافیها وجود دارد بسیار دوست میدارم و میتوان گفت با بسیاری از آنها عشق‌بازی می‌کنم.

عرفان و تصوف و حکمت عملی و پند و نصیحت و راهنماییهای بزرگان دانش و معرفت ما بطور واضح دو جنبهٔ مختلف دارد، بدین معنی که از یک جهت دلالت به خیر و بزرگی و سروری واقعی است، مانند رشادت و جوانمردی و خیرخواهی و دستگیری و سربلندی و حمایت از مظلومان و مردی و مردانگی و توانائی و از طرف دیگر ما را به گوشه‌گیری و انزوا و بریدن از مردم و دنیا و مافیها و تجرد و دوری و فقر و بی‌اعتنائی به غیر غیرالله میخوانند و به طریق فنا و مردن قبل از موت دعوت می‌نمایند و برایمان از اخلاق و رفتار بزرگان طریقت مثالها حکایت می‌کنند که برای چون من آدم دنیا و زندگانی دوستی گاهی مایه تعجب می‌گردد و فی‌المثل وقتی در کتاب می‌خوانم که مرد بسیار عالی قدری مانند شیخ بزرگ خرقانی به اصحاب خود می‌فرماید که مدتی دلم بسیار میل دوغ نوشیدن داشت، ولی جلو نفس را گرفتم و دوغ نوشیدم، از خود می‌پرسم مردی که در تلاش است که به مبدأ نزدیکی یابد و به اسرار وجود برسد و با خالق و خلقت آشنائی حاصل نماید، آیا اگر یک پیاله دوغ می‌نوشید از مقصود نهائی بدور می‌افتاد؟ من هم حرفی ندارم که برای حصول مقصود بی‌نیازی از خیلی چیزها کار را آسانتر می‌سازد و مانعی را از میان برمی‌دارد، ولی وقتی می‌شنوم همین عارف خانقاه نشین که در بالای مدخل خانقاهش نوشته بود: ای کسی که گرسنه هستی داخل شو تا ما بتوان بدیم، چرا وقتی شاگردانش ازو پرسیدند که یا شیخ آیا بزرگترین لذت برایت در تمام طول عمر کدام بوده است، در جواب فرموده بوده است، که هرگز فراموش نمی‌کنم شبی را که از بس تن و بدن و لباس فرسوده و کثیف و آلوده بود رنج می‌بردم و شپش بسیار در موهایم منزل کرده بود و آزار میداد و گرسنه و خسته بودم و خواستم داخل مسجدی بشوم تا شب را در آنجا در گوشه‌ای قدری استراحت نمایم و خادم مسجد مانع گردید و گفت تو از هر سگی (زبانم لال) ناپاک‌تر و نجس‌تر هستی و مرا بیرون انداخت و من لذت آن لحظات را هرگز فراموش نکرده‌ام.^۲

آیا واقعاً این قبیل اعمال و اقوال با عوالم معرفت و تقرب و عبادت واقعی سروکاری دارد و ما باید مردم را باقتدای به چنین کیفیاتی دعوت و تشویق نمائیم؟ در دسر می‌دهم و معذرت می‌طلبم، اما کتاب «روانهای روشن» چنان طراوتی دارد که هر برگ خشکیده‌ای را از نورنگ و بو می‌بخشد و چون من آدم سالخورده و

۲) البته بشرط آنکه این روایت صحیح باشد و اساس واقعی داشته باشد.

۳) این عبارات نقل از حافظه است و لابد با نقل متن کتاب مطابقت کامل ندارد، معذرت

فرتوتی بمطالعه آن چنان احساس می‌کنم که نیروی تازه‌ای یافته‌ام و در بسیاری از صفحات آن بقول شادروان علامه محمد قزوینی «ملفتها» می‌شوم و اگر موقع را مغتنم بشمارم و پاره‌ای از آنچه را در دل دارم بر زبان نیاورم گنهگار و مغبون خواهم بود.

بزرگان ما که به حقیقت بزرگند برای تسلیت خاطر تهیدستان و فقرا و مردم خسرالدنیا و الاخره و از همه چیز محروم سخنان بسیار به نظم و نثر دارند که معروف خاص و عام است و از حقایق مسلم و گوهرهای گنجینه معنوی و فرهنگ سرزمین حکمت‌زای این مرزوبوم بشمار می‌آید. این بزرگان به تجربه یقین حاصل فرموده بودند که بزرگان و امیران و توانگران و افراد باقدرت این آب و خاک با هر کس که درصدد است که به قدرتی برسد دشمنند و چشم دیدن چنین افرادی را ندارند و دشمن خونی کسی هستند که بخواهد در امر تسلط و تعدی و اجحاف رقیب آنها گردد. چشمش را از حدقه درمی‌آورند و به جان و مالش اکتفا نمی‌کردند. این کیفیت بقدری معلوم و مشهود بود و در طول قرون باندازه‌ای به منصفه شهود و اعتبار رسیده بود که ابداً احتیاجی به اقامه دلیل و برهان و آوردن شواهد ندارد. پس تنها راه حمایت و مصون داشتن خلق‌الله از چشیدن آن همه بلیات و مصائب خانه و زندگی برانداز، همان مسلک و طریقه‌ای بود که عرفا و صوفیان و ارباب قلم و معنی اختیار کرده‌اند، یعنی مردم بی‌بارویا و بی‌پناه را از آنچه برای آنها ممکن بود موجب خطر و اذیت و آزار گردد بر حذر میداشتند و کار بجائی رسید که بآنها صریحاً می‌گفتند چنان زی که گمان برند مرده‌ای و حتی‌المقدور هم‌رنگ جماعت شو و به حرف و کار بزرگان ایراد وارد میاور، بلکه بهر حرکت و فعل و قول ناحقی آفرین بگو و بکوش تا گلیم خود را از آب برون آوری. همین نوع سخنان ورد زبان ما مردم این آب و خاک شده است و امر به معروف و نهی از منکر را چنان فراموش کردیم که پنداری هرگز به گوشمان نرسیده است. مطلب باندازه‌ای آشکار و روشن است که محتاج تفصیل بیشتر بنظر نمی‌آید و بهتر است بدان همینجا پایان بدهیم.

اما خدا را شکر در مقابل این نوع اقوال و افعال چه بسا همان بزرگانی که ما را به اقتضای موقع و محیط بزنده بودن بی‌جان و حرکت و برکت می‌خواندند، افعال و اقوالی هم دارند که کاملاً بر خلاف آن قسمت نخستینی است و ما را به زنده بودن و جهاد و تلاش و مردانگی می‌خواند و با ما از محسنات این دنیا (که خودشان وجود آنها «جیفه» خوانده بودند) سخن می‌راند و حتی کوشش در راه بدست آوردن آب و نان و ثروت را در حداعتدال و لزوم و تحصیل معاش آبرومندانه و فراهم ساختن اسباب رفاه و

آسایش عیال و اطفال و خویشاوندان و دستگیری از مساکین و ایتم و حاجتمندان و مردم مقروض و مسکین و بیگس و بیمار و ناتوان را بصدزبان بما تعلیم و دستور میدهند و بما میگویند که:

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
این بزرگان از عرشه منبر بصدای بلند می فرمودند که کادالفقران یکون کفرأ و در کوچه و بازار بگوش کوچک و بزرگ میرسید که «شکم گرسنه ایمان ندارد» و حتی مرد مردانه‌ای چون فردوسی طوسی که خود گاهی از تنگدستی نالیده و آرزو کرده است که کاش او هم می توانست گوسفندی را سر ببرد و گوشت پرواری را وصله شکم سازد، بما می فرماید که تهیدستی عذاب است و درباره مردم تنگدست سخنانی ازین دست در کتاب جاودانی خود آورده است:

تهیدست را کار واژون بود دلش سال و مه تنگ و محزون بود
و پس از فردوسی سعدی شیراز؟ هم بما می گوید:

غم فرزند و نان و جامه و قوت باز دارد ز سیر در ملکوت
مگر همین سعدی در وصف مردم تهیدست فرموده که چون در شب عقد نماز می بندند در فکر این هستند که چه خورد بامداد فرزندم؟
فردوسی باز با صراحت هر چه تمامتر فرموده است:
«بدی در جهان بدتر از آزیست»

ما درباره همین معنی در آن همه کتابها و رسالجات منظوم و منثور فارسی خودمان که حتی بحکم آنچه بزرگان معرفت و معنی از بیگانگان آگاه شهادت داده اند در دنیا نظایر متعدد ندارد و شاید بی نظیر باشد، میتوانیم باسانی آن همه سخنان با معنی (چکیده تجربه و مشاهده و تفکر) جمع آوری نمائیم که خود کتاب گرانقدری خواهد گردید.

آیا عیبی دارد اگر قدری احاطه کلام را درین مورد مجاز بدانیم و از بزرگان

۴ (بوستان سعدی را دکتر یوسفی خود باسلوبی که ابدأ سابقه ندارد و میتوان گفت در حد کمال است در همین اوقات اخیر با آنهمه ملحقات و لغت نامه و حتی تعداد مرتب ایات انتشار داده است و سرمشق است برای کسانی که رغبتی در این گونه امور مهم و سودمند ندارند.

۵ (جمالزاده در همین معنی داستانی دارد با عنوان «امنیت شکم» که ۲۴ سال پیش (در سال ۱۳۴۰) ازین در کتاب «غیر از خدا هیچکس نبود» بچاپ رسیده است.

خودمان باز سخنانی را در همین معنی در اینجا بیاوریم.

باز همین سمدی که بحق قرنہاست کہ مربی واقعی و مرشد و راهنمای اخلاقی ما
شده است میفرماید:

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمی میبایدت تخمی بکار
وباز ازوست:

هرکہ دانه‌نقشانده زمستان در خاک ناامیدی بود از دخل به تابستانش
مگر مولای روم کہ همعصر سمدی بوده^۶ فرموده است:
«عاقبت جوینده یابنده بود»

و باز ازوست:

«کہ نباشد در جهان بی رنج گنج»

و این بیت عجیب هم کہ در چند کلمه یک دنیا قوت و مردانگی در هر کلمه اش نهفته
است از همین مرد بزرگوار است.

لنگ و لوک و چفته شکل و بی درب در پشاش می غرو او را می طلب
و باز هم ازوست:

چنان زد مثل شاه گویندگان کہ یابند گانند جویندگان
مولوی قدم را فراتر نهاده و فرموده است:

کوشش بیفایده به از خفتگی است

و باز از شیخ شیراز خودمان است:

«سرمایه عافیت کفاف است نخست»

و همچو «پراکنده روزی» را «پراکنده دل» خوانده است

ای یوسفی خیرخواه و خستگی شناس خودت «قابوسنامه» را منتشر ساخته‌ای
و او را از ما بمراتب بهتر می‌شناسی. مگر در آنجا نمی‌خوانیم:

«رنج امروزین آسودن فردائین بود و آسودن امرزین رنج فردائین» و باز در همین
«قابوسنامه» آمده است:

«کاهلی شاگرد بدبختی است»

و به انوشیروان پادشاه ساسانی هم نسبت می‌دهند کہ گفته:

۶ (گاهی احتمال داده‌اند کہ سمدی در طی آن همه جهانگردی در آسیای صغیر خود را
به مولوی هم رسانیده بوده است ولی از قرار معلوم نظر با اساسی نیست.

«هر که چرذ خورد و هر که خسبد خواب بیند»

باز برمی گردیم به مربی گرانقدر خودمان شیخ سعدی که فرموده است:
 هر چند مؤثر است باران تا دانه نیفکنی نروید
 که همان کلام مقدس «لیس للانسان الا ما سعی» معروف است.
 و باز سعدی سخن میراند:

«مشغول کفاف از دولت عفاف محروم است و ملک فراغت زیر نگین رزق

معلوم»

و نیز از اوست:

«فراغت با فاقه نپیوندد و جمعیت با تنگدستی صورت نبندد»

و باز از سعدی است که قدم را فراتر نهاده میگوید:

«قوت طاعت در لقمه لطیف است و صحت عبارت در کسوت نظیف»

اکنون خطر فقر و گرسنگی را بما نشان می دهد:

با گرسنگی قدرت پرهیز نماند افلاس عنان از کف تقوی بستاند

که الحق با واقع گرایی (بقول فرنگی مآبها "رنالیسم") مطابقت هر چه تمامتر دارد و گمان نمی رود که ما افراد معمولی بتوانیم انکار نمائیم و بسیار نادر هستند کسانی که ازین قاعده مستثنی هستند.

«جدال سعدی با مدعی» مشهورتر از آنست که در اینجا احتیاجی به نقل لافل

قطعاتی از آن باشد و سرتاسر در تأیید همین موضوع مهم است که قرنها در گوش ما زنگ زده است و معایب و خطرات آنرا بیشتر از نفع و فایده اش چشیده ایم و اکنون که دیگر پاره ای موانع مهم و قوی از میان برخاسته است باید امیدوار بود که با توفیقات الهی بتوانیم به ترمیم و تلافی گذشته پردازیم.

ما نباید فراموش کنیم که در دنیا هر چیزی از جهاتی خوب و سودمند و از

جهات دیگری خسارت آمیز و خطرناک است، چنانکه مثلاً با چوب میتوان هم بند و گهواره و هم دار و آلت شکنجه ساخت^۷ و بهمچنین آب که ما را در موقع تشنگی اگر

(۷) در اینجا بخاطر آمد که در موقع توپ بستن به مجلس شورای ملی (خانه امید ملت)

خانه شاگرد ما را که جوانی اصفهانی مرتضی نام پسر زغالفروشی و کاملاً هم سن و سال من بود از طرف قزاقخانه گرفتند و به قزاقخانه بردند و فرمانده قزاق که مأمور استنطاق او بود از او میپرسیده است که آقایت در کجا پنهان شده است و آن طفلک واقعاً نمیدانسته است و لهدا برسم شکنجه چوب لای انگشتانش گذاشته و بقدری فشار داده بودند که چند انگشت او قطع شده بود و بعدها معلوم

بدست نیاید ممکن است سبب هلاک گردد، وقتی بزمین میبارد و برکت می آورد و اگر زیاد باشد و بصورت سیل درآید آن همه خانه و بنا را خراب و ویران میسازد. ما میدانیم که امیر امیران و بزرگ و تاج مؤمنان و باب علم بما همه دستور صادر فرموده است که:

«کن فی دنیاک کانک تعیش فیہ ابدأ»

یعنی زنده زنده باش و مرد باش و قدم بردار و زندگانی را ابدی و جاودانی پندار و کارهای مهم و بزرگ در مدت نظر داشته باش و مبدا فریب همین امروز و فردا را بخوری که سخت مغبون خواهی بود.

و از احادیث مبارک گذشته حتی در کلام الله مجید خطاب به ما مخلوق چشم و گوش بسته و ترسان و لرزان یعنی من و تو امر صادر گردیده است که:

«ولاتنس نصییک من الدنیا»

یعنی زنده باش و کوشان باش و خود را دارای حقوق معینی بدان و فراموش نکن که در این دار دنیا حق و نصیبی داری و بر تست که در راه بدست یافتن آن قدم مردانه برداری و مطمئن باشی که من جدت وجد و نیز فراموش نکن که ما حدیث داریم که:

«الفقر سوادالوجه فی الدارین»

و اگر پیغمبر اکرم ما فرموده است که «الفقر فخری» فقر را بی نیازی کامل از تاج و تخت و شکوه شاهانه و گنجینه و زروسیم و هر آنچه مایه تفاخر و آرزو (و چه بسا شرمندگی و بندگی و رسوائی کسانی فرومایه میگردد) میدانسته است و با وارستگی کاملی پادشاه حقیقی دنیا بوده و هست و نیکبخت کسی که بتواند در همان طریق قدم بردارد و سر گدائی و تعبد فرود نیاورد.

سخن بی پایان رسید و اگر از هر صد نفر از هموطنان ما که کتاب «روانهای روشن» را می خوانند فقط یک نفر در راهی که دکتر یوسفی در جلو پای ما نهاده است وارد شود، بلاشک به پاداشی که کاملاً بدان استحقاق دارد رسیده است.

* * *

شد که خدا را شکر پس از مغلوب شدن استبداد معروف به استبداد صغیر آن فرمانده قزاق را که گویا قاسم خان نام میداشته است تیرباران کرده اند. مقصود این است که از چوب چنین کارهایی هم ساخته است.